

گزارش «ایران» از زنان هنرمندی

که برای سه استان کرمان، هرمزگان و سیستان و بلوچستان «تنور» می سازند

زندگی بدون «جواز کسب»



عکس‌ها: علی محمدی/ایران

گزارش

زهراکشوری

دبیر گروه زیست‌بوم

بیست زن در جنوب کرمان، در «شهرک آزادگان» عنبرآباد، جور دیگری مادرند. طور دیگر خواهند. شکل دیگری همسرند؛ طوری که نمی‌توانند روی هیچ‌کس حساب کنند و همه می‌توانند روی آنها حساب کنند. خودشان مرد خودشان‌اند و زن خودشان؛ جوری که چرخ زندگی خانواده روی دست‌های تا آرنج در گل آنها می‌چرخد. زنانی که هرروز، از دم صبح تا دم غروب، وقت اذان، پای «تنور» هستند تا نانی را به خانه ببرند. این کار هر روز و هر هفته و هر ماه و هر سال آنهاست؛ نه یک سال، نه ده سال، نه ده سال، سسی‌ویک سال است با کمرهای تا شده از زحمت زندگی دایره‌وار می‌چرخند. گل‌وز می‌دهند و تنور می‌سازند.

زنانی که با مج‌های ساییده از جنگ‌زدن به آب‌وخاک و گاه، و زانوآب‌آورده، به «جنگ‌نداری» رفته‌اند؛ اما نانی که از تنورپزی درمی‌آورند همچنان «گلی» است. زنانی که نان‌های محلی کرمان‌تا هرمزگان، و میناب و رودان هرمزگان تا شهرهای جنوب سیستان و بلوچستان، آنجا که به ایرانشهر و دگان می‌رسد، از تنورهای آنها داغ است.

دوربین و خبرنگار فاصله می‌گیرند. تا اینکه یکی از خواهرهای ترک‌های و لاغراندام، با خنده می‌گوید: «اگر کمک کنید تنورها را بار بزنیم، گفت‌وگو می‌کنیم.» بعد هم مرا کنار می‌زند و می‌گوید: «این کار تو نیست، مردها کمک کنند.» مردهای تیم ما به وعده‌شان عمل می‌کنند، اما کسانی که پیش‌تر آمده بودند و وعده‌های نشد داده بودند، کار را خراب کرده‌اند.

پیش از ما، رسانه‌های محلی روزگارشان را زیر تیغ آفتاب عنبرآباد ثبت کرده بود و پای فرماندار را هم به کارگاه آنها کنار این جاده مواصلاتی، کشانده بود، اما قول و قرارهای که گذاشته شد، نه نسخه‌ای برای درمان رنج ناداری‌شان است و نه باری از دوش‌شان برمی‌دارد. فرماندار – که یکی از زن‌ها فکر می‌کند از تهران آمده بود – قول داده بود به هرکدام هفتاد میلیون تومان وام بدهد. اما وقتی شرط و شروط بانک برای وام دادن را بازگو می‌کنند، لبخند تلخی روی چهره زنان می‌نشیند و تا چین اطراف چشم‌هایشان



به سختی و سرسختی زنان آزادگان.

تنورها را کنار جاده جیرفت، کهنوج، بندرعباس – جاده‌ای که تا آخرین نقطه‌های ایران در کنار خلیج همیشه‌فارس می‌رسد – می‌گذارند و چشم‌به‌راه خریدار می‌مانند. سختی کار را باید از زبان خود زینب ساردویی شنید.

زینب بیست‌وشش هفت‌سال است که کارش همین است. گل‌لگد کند. پنجه به گل بزند و آفتدر با کمری خم‌گل‌ها را دایره‌وار روی هم بچیند تا یک تنور شود و آن وقت است که بادش می‌آید از دست و پا افتاده و کمر برایش نمانده است.

خودش می‌گوید: «از وقتی که تنور دو هزار تومان بود تا حالا که رسیده است به یک تا دو میلیون تومان، دارم تنور می‌سازم.» بعد هم با دستی تا مچ توی گل‌رس رفته و خشک شده، تمام زنان تنورساز را نشان می‌دهد و می‌گوید: «همه اینها ساییدگی مچ دست دارند. از یادرد و کمردرد رنج می‌برند.»

آنها خودشان هم نمی‌دانند

زنان شهرک آزادگان هم نمی‌دانند که هنرمندند. زنان و مردان زیادی چون آنها بارها جلوی دوربین ایستاده و تشویق شده‌اند. زینب در پاسخ به این سؤال که «چرا تنورساز شدی؟» دست‌هایش را باز می‌کند که یعنی چه کار دیگری می‌توانم انجام بدهم و می‌گوید: «بچه نان می‌خواهد. من هم رنم، هم مرد و هم نان‌آور خانواده. پنج بچه دارم که هر پنج تا مدرسه می‌روند. چند روز باید جان بکنم تا یک مشتری پیدا شود و تنوری بخرد تا پولش را به زخم زندگی بزنم.»

آنها در تعریف رسمی هنرمندان «صنایع دستی» جا می‌گیرند، اما نامی در میان اعداد و ارقام وزارت میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی ندارند. در هیچ لیست بیمه‌ای نیستند. هیچ نشان و درجه‌ای به آنها داده نشده است و هیچ کس برای آنها کف نزده است.

زیر تیغ داغ آفتاب

زنان شهرک آزادگان، جور دیگری هم هنرمندند؛ نه فقط چون از گل رس، تنوری را با سرانگشتانشان می‌سازند که هیچ ایرادی نمی‌توان از آن گرفت، نه چون دست‌هایشان شافول است برای ساختن تنور ترازوی که از پنج نان تا بیست‌وپنج نان گرم و داغ و آن‌ها بیرون می‌آید. نه چون آن‌طور که زینب می‌گوید: «دقیق‌خواهی حساب کنی، کار ما مثل کار استاد و بنا است. دیده‌ای چطور کار را تراز می‌کنند؟ این هم همان‌طور است.» چراحی و چگونگی‌اش را خود زینب می‌گوید. آنها زیر آفتاب داغ، جان می‌کنند تا زندگی اطرافیان و خانواده‌هایشان را در میان نداری و بیکاری «تراز» کنند. مگر نه که «تراز کردن زندگی» استادی می‌خواهد؟ آن هم زیر آفتابی که ما در همین پاییز هم تاب‌ان را نمی‌آوریم و دنبال سایه‌ای می‌گردیم تا گزانش را زیر آن تهیه کنیم. آفتاب پاییزی وسط ظهر اما، به ناداری آنها نمی‌رسد. آفتاب سوزان و خرمایزان تابستان، بیشتر به کارشان می‌آید. گل‌ها و رچ گل‌ها در خرمایزان زودتر خشک می‌شوند و به گفته زینب، آنها در سه تا چهار روز یک تنور را آماده می‌کنند؛ زنانی که پس از لگدکوب کردن گل، رویاهایشان را لایه‌لای خاک و گل، با دست‌هایی که مج‌هایشان سال‌هاست ساییده شده، وُرز می‌دهند و خاک می‌کنند تا زندگی به کام خانواده‌هایشان بچرخد. سپس با گل پنجه‌خورده دایره‌ای روی زمین شکل می‌دهند و رچ‌به‌رج آن را بالا می‌آورند تا یک تنور شود؛ تنوری که جلوی آفتاب سفت و سخت می‌شود

هنرمند از نوعی دیگر

اما هنر آنها همین ساخت «تنور رُسی» که بر صدر نمی‌نشیند و قدر نمی‌بیند، نیست. هنر آنها اداره زندگی‌ای است که بیشتر مردها در آن نامرئی‌اند. انگاری دود شده باشند. مردها در شهرک آزادگان، هیچ سهمی در این ساختن و پختن تنورها ندارند. به گفته یکی از مردان خریدار تنورها، پای مردان وقتی به ماجرا باز می‌شود که آمده باشند دست‌پخت زن‌ها را بخرند و بار بزنند یا برایشان خاک رُس آورده

صدای زنان تنورساز عنبرآباد در پایتخت شنیده می‌شود؟

گروه زیست بوم - مجتبی امیری، معاون عمرانی فرمانداری عنبرآباد، در پاسخ به گلایه زنان شهرک آزادگان درباره شرایط دریافت وام به «ایران» گفت که پیش‌تر بخشدار عنبرآباد بوده و تلاش کرده هنرمندان صنایع دستی را از طریق مشاغل خانگی حمایت کند: «از طریق میراث فرهنگی وارد شدیم و بخشی از کار آنها آنجا حمایت شد. چند وقت پیش هم بازدید داشتیم، مدیرکل امور روستایی هم همراه ما بود و مصوب شد مبلغ وامی در اختیار آنها قرار بگیرد. مدیرکل امور روستایی گفت که از محل منابع دهیاری‌ها و از طریق بانک «بیست بانک» این وام پرداخت شود. چند نفر هم مراجعه کردند و ما آنها را به پست بانک معرفی کردیم، اما واقعیت این است که من مطمئن نیستم وام به دستشان رسیده یا نه.»

او درباره شرایط دریافت وام توسط این هنرمندان توضیح داد: «بانک‌ها برای پرداخت هر وامی، چه کم و چه زیاد، نیاز به وثیقه و ضمانت دارند.» امیری در پاسخ به این سؤال که با توجه به رتبه اول کرمان از درآمد معادن، آیا نباید وام بلاعوض برای زنان شهرک آزادگان فراهم شود، گفت: «اگر بلاعوض بود که پرداخت می‌کردند، اما وقتی اسم وام روی آن است و چون بانک متعهد است پول را به دولت بازگرداند، حتماً نیاز به ضامن معتبر دارد. در شرایط اقتصادی فعلی، بعید است که دولت امکان پرداخت وام بلاعوض یا کمک فوری داشته باشد، اما ما از طریق طرح‌های مشاغل خانگی می‌توانیم حمایت کنیم. همین حالا امکان معرفی متقاضیان برای دریافت وام‌های کم‌بهره تا ۱۵۰ میلیون تومان وجود دارد، اما ضمانت‌ها باید توسط خود افراد تأمین شود.»

امیری همچنین از روزنامه ایران می‌خواهد تا صدای زنان شهرک آزادگان در پایتخت باشد تا از طریق مجموعه‌های بالادستی، امکان دریافت کمک بلاعوض برای آنها فراهم شود. روزنامه ایران هم امیدوار است که این گزارش آغازی بر معرفی و ثبت شهرک آزادگان با شهر عنبرآباد به عنوان شهر ملی «تنورساز» باشد. همان‌طور که زنان سیرجان در کرمان توانستند شهرشان را به‌عنوان شهر ملی و شهر جهانی گلیم «شیریکی پیچ» در جهان معرفی کنند. تنورهای ساخته شده توسط این زنان هم می‌تواند به‌عنوان یک المان و نماد، گردشگران را به عنبرآباد و طبیعت زیبایش که این‌روزها پاییز آن کم از پاییز گلستان و مازندران و گیلان ندارد، دعوت کند. هنر این زنان بخشی از شناسنامه عنبرآباد و کرمان است



را فروختم – شوهرم غریبه است شاید دوست ندارد من خرج برادر کنم – دکتر آتل را از پایش دراورد. چهار میلیون تومان هزینه کردم. حالا می‌گویند پایش خوب نشده است. الان من باید چه کار کنم؟»

درد دل را زینب ادامه می‌دهد و می‌گوید: «دختری دارم که دو تا بچه دارد و عروس این خانم (سیمین) است. به خاطر همین تنورها، الان جفت زانوهای بچه‌ام آب آورده است. دیگر نمی‌تواند تنور درست کند. یکی از بچه‌هایش هم نارس است. امرار معاش زندگی‌اش هم از همین راه بود. دیگر هیچ راهی ندارد. شوهرش هم کارگر است. یک روز کار دارد، ده روز بیکار است.»

سیمین هم بی‌حرفش را می‌گیرد و می‌گوید: «نوی شهرک زمین هست اما به او (عروسش) نمی‌دهند.» سرش را تکان می‌دهد و می‌گوید: «کارها را هم داده‌اند به افغانستانی‌ها.»

به اینجا که می‌رسد، سیمین زارع می‌رود سراغ وزز دادن خاک و گاه، و زینب ساردویی انگار دیگر ما را نمی‌بیند؛ همان‌طور که بسیاری، او و زنان تنورساز را نمی‌بینند. آن هم کنار جاده‌ای پر رفت و آمد. خیلی‌ها حتماً آنها را می‌بینند اما نگاهشان نمی‌کنند. می‌دانند که دیدن با نگاه کردن فرق دارد.

گُن صدای زینب کمتر می‌شود. دارد با خودش زمزمه می‌کند: «وضع زندگی ما این‌طوری است. باید کسی رسیدگی کند؟ نه.» بعد چشم‌هایش به نقطه‌ای دور خیره می‌شود و دست‌هایش که تا مساعد توی خاک رس خشک شده، آرام باز می‌شوند؛ بی‌آنکه دیگر چیزی بگوید.



با این رمز، فیلم گزارش فوق را می‌توانید مشاهده کنید

